

سال انتشار	۱۴۰۵	شماره انتشار	صفحات	۱-۲۱
------------	------	--------------	-------	------

## تقابل در صلاحیت دادگاه‌های عمومی حقوقی و دادگاه‌های صلح، چالش‌ها و راهکارها

آقای حسین خسروپور و آقای دکتر جواد حبیبی تبار

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه جامعه المصطفی العالمیه، ایران، قم.

دانشیار گروه فقه و حقوق، دانشگاه جامعه المصطفی العالمیه، ایران، قم.

### چکیده

صلاحیت قضایی به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین نهادهای آئین دادرسی مدنی، نقش تعیین‌کننده‌ای در تضمین دادرسی عادلانه و جلوگیری از اطاله اختلافات دارد. ایجاد دادگاه صلح به‌عنوان یکی از نوآوری‌های تقنینی اخیر در نظام قضایی ایران، هرچند با هدف تسهیل دسترسی به عدالت، کاهش حجم پرونده‌های دادگاه‌های عمومی حقوقی و تسریع در رسیدگی‌ها صورت گرفته است، اما در عمل سبب بروز ابهام‌ها و تعارض‌هایی در حوزه صلاحیت شده است. تداخل در صلاحیت ذاتی و محلی، عدم شفافیت برخی مقررات، تفاوت در تفسیر نصوص قانونی و رویه‌های متعارض، از جمله عواملی هستند که موجب اختلاف میان دادگاه‌های عمومی حقوقی و دادگاه‌های صلح شده‌اند. این پژوهش با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، قوانین، آراء وحدت رویه دیوان عالی کشور و نظریات مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه، به بررسی مبانی صلاحیت این دو مرجع قضایی پرداخته و مصادیق عملی تقابل و اختلاف آن‌ها را تحلیل می‌کند. در ادامه، چالش‌های تقنینی و رویه‌ای احصا شده و راهکارهایی برای رفع تعارض صلاحیت‌ها، از جمله اصلاح مقررات، توسعه وحدت رویه قضایی و ارائه دستورالعمل‌های شفاف اجرایی پیشنهاد می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که فقدان ضوابط دقیق و برداشت‌های متفاوت از صلاحیت دادگاه صلح، مهم‌ترین عامل بروز اختلاف بوده و اصلاح ساختار تقنینی می‌تواند نقش مؤثری در کاهش این چالش‌ها ایفا کند.

واژگان کلیدی: صلاحیت قضایی، دادگاه صلح، دادگاه عمومی حقوقی، تعارض صلاحیت، آئین دادرسی مدنی

طبقه‌بندی JEL: فقه - حقوق - جزا و جرم‌شناسی - حقوق بین‌الملل - حقوق خصوصی

## Confrontation in the jurisdiction of general legal courts and peace courts, challenges and solutions

Hossein Khosropour and - Javad Habibi descent

### Abstract

Jurisdiction, as one of the most fundamental institutions of civil procedure, has a decisive role in guaranteeing fair proceedings and preventing disputes from being delayed. The establishment of the peace court as one of the recent legislative innovations in Iran's judicial system, although it has been done with the aim of facilitating access to justice, reducing the volume of cases in general legal courts and speeding up proceedings, but in practice it has caused ambiguities and conflicts in the field of jurisdiction. Interference in inherent and local jurisdiction, the lack of transparency of some provisions, differences in the interpretation of legal texts and conflicting procedures are among the factors that have caused differences between general legal courts and peace courts. This research, with a descriptive-analytical approach and using library sources, laws, unanimous opinions of the Supreme Court and advisory opinions of the Legal Department of the Judiciary, investigates the bases of competence of these two judicial authorities and analyzes the practical examples of their confrontation and difference. In the following, legislative and procedural challenges are listed and solutions are proposed to resolve the conflict of competences, including amending regulations, developing the unity of judicial procedure and providing clear executive instructions. The findings of the research show that the lack of precise rules and different perceptions of the jurisdiction of the peace court is the most important cause of disputes, and the reform of the legislative structure can play an effective role in reducing these challenges.

**Keywords:** Jurisdiction, Justice of the peace, General Court of Law, Conflict of jurisdiction, Civil procedure

## متن مقاله

تقابل صلاحیت این مرجع با دادگاه‌های عمومی حقوقی از اهمیت نظری و عملی بالایی برخوردار است. این پژوهش می‌کوشد با شناسایی دقیق اختلاف‌ها و چالش‌ها، راهکارهایی واقع‌بینانه و منطبق با ساختار حقوقی ایران ارائه دهد.

حدود و مبانی صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی و دادگاه صلح - چیست؟

مهم‌ترین مصادیق تعارض و تداخل در صلاحیت این دو مرجع - کدام‌اند؟

چه چالش‌هایی در قوانین و رویه قضایی موجب بروز این تعارض - شده است؟

چه راهکارهایی برای رفع یا کاهش اختلاف صلاحیت‌ها قابل پیشنهاد - است؟

فرض بر این است که ابهام تقنینی و فقدان ضوابط شفاف در تعیین صلاحیت دادگاه صلح، مهم‌ترین علت بروز تعارض با دادگاه‌های عمومی حقوقی است و اصلاح تقنینی و تقویت وحدت رویه می‌تواند - این اختلافات را کاهش دهد. روش تحقیق در این مقاله توصیفی تحلیلی بوده و از منابع کتابخانه‌ای، قوانین موضوعه، نظریات مشورتی و آراء وحدت رویه دیوان عالی کشور استفاده شده است. این مقاله با تمرکز مستقل بر تقابل صلاحیت دادگاه صلح و دادگاه عمومی حقوقی و ارائه راهکارهای تقنینی و رویه‌ای مشخص، می‌کوشد خلأهای موجود در ادبیات حقوقی این حوزه را پوشش دهد. مقاله حاضر پس از مقدمه در چند بخش به تبیین مفاهیم صلاحیت، بررسی صلاحیت هر یک از دادگاه‌ها، تحلیلی پالش‌ها و بیان موارد تقابل و در نهایت ارائه راهکارها و نتیجه‌گیری اختصاص دارد.

مفهوم‌شناسی صلاحیت قضایی و چارچوب نظری حاکم بر آن-۱

صلاحیت دادگاه‌ها در رسیدگی به دعاوی، از اساسی‌ترین مباحث آئین دادرسی مدنی به‌شمار می‌آید و تعیین صحیح آن، مقدمه‌ای ناگزیر برای صدور رأی معتبر و عادلانه است. هرگونه ابهام یا تعارض در قواعد صلاحیت، نه تنها موجب اطاله دادرسی و افزایش هزینه‌های قضایی می‌شود، بلکه می‌تواند اصل دسترسی مؤثر به عدالت را نیز مخدوش سازد. بر همین اساس، قانون‌گذار همواره کوشیده است با پیش‌بینی نظامی منسجم از صلاحیت‌ها، از بروز اختلاف میان مراجع قضایی جلوگیری کند. دادگاه صلح به‌عنوان یکی از نهادهای نوپدید در ساختار قضایی ایران، با هدف کاهش ورودی پرونده‌ها به دادگاه‌های عمومی حقوقی تسهیل روند رسیدگی و تقویت حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات پیش‌بینی شده است. انتظار می‌رفت که این دادگاه با رسیدگی به دعاوی ساده‌تر و کم‌اهمیت‌تر، نقش مکملی برای دادگاه‌های عمومی ایفا کند. با این‌حال، عدم تنظیم دقیق حدود صلاحیت این مرجع، زمینه‌ساز بروز اختلافات عملی شده است (کریمی، ۱۳۹۳: ۵۹).

در عمل، هم‌زمانی صلاحیت‌های دادگاه عمومی حقوقی و دادگاه صلح در برخی دعاوی، موجب بروز تقابل و تعارض شده است. این تعارض‌ها گاه در قالب اختلاف در صلاحیت ذاتی و گاه در قالب تردید در صلاحیت نسبی بروز می‌یابد و در نهایت، اصحاب دعوا را با سرگردانی و تأخیر در رسیدگی مواجه می‌کند.

بررسی آراء صادره از مراجع قضایی نشان می‌دهد که برداشت واحدی از حدود صلاحیت دادگاه صلح وجود ندارد و رویه‌های متفاوتی در محاکم شکل گرفته است. این وضعیت ضرورت مداخله تقنینی یا صدور آراء وحدت رویه را بیش از پیش آشکار می‌سازد. باتوجه به نوپدید بودن دادگاه صلح و تأثیر مستقیم آن بر کارآمدی نظام قضایی، بررسی تحلیلی

اصل حاکمیت قانون و تجاوز از اختیارات محسوب می‌شود. از این منظر قواعد صلاحیت ابزاری برای مهار قدرت قضایی و جلوگیری از اعمال سلیقه‌ای آن هستند (واعظی و هاشمی، ۱۳۹۱: ۶۹-۶۸).

#### اصل تضمین دادرسی عادلانه ۱-۲-۲

اصل تضمین دادرسی عادلانه ایجاب می‌کند که رسیدگی قضایی در شرایطی انجام شود که حقوق دفاعی اصحاب دعوا به‌طور کامل رعایت گردد. تعیین مرجع صالح یکی از عناصر کلیدی این اصل است؛ زیرا انتخاب نادرست دادگاه می‌تواند موجب محدود شدن امکان دفاع دسترسی نابرابر به دادگاه یا تحمیل هزینه و مشقت ناموجه به یکی از طرفین دعوا شود. صلاحیت صحیح دادگاه تضمین می‌کند که رسیدگی توسط مرجعی صورت گیرد که از تخصص، صلاحیت قانونی و امکان رسیدگی مؤثر برخوردار است. از همین رو، قواعد صلاحیت را باید بخشی از سازوکار تحقق دادرسی منصفانه دانست. رعایت این قواعد علاوه بر حفظ تعادل میان طرفین دعوا، مانع از سوءاستفاده‌های شکلی و اطاله دادرسی می‌شود. بدین ترتیب، تعیین مرجع صالح نه صرفاً یک قاعده شکلی، بلکه تضمینی ماهوی برای تحقق عدالت قضایی است (کریمی، ۱۳۹۳: ۶۷-۶۵).

#### اصل نظم عمومی ۱-۲-۳

قواعد مربوط به صلاحیت دادگاه‌ها ارتباط تنگاتنگی با اصل نظم عمومی دارند؛ زیرا سامان‌دهی نظام قضایی و توزیع وظایف میان مراجع مختلف مستقیماً به منافع عمومی و کارکرد صحیح عدالت مربوط می‌شود. به همین دلیل، قواعد صلاحیت غالباً امره تلقی می‌شوند و توافق اشخاص برخلاف آن‌ها فاقد اثر حقوقی است. ارتباط صلاحیت با نظم عمومی

#### مفهوم صلاحیت قضایی ۱-۱

صلاحیت قضایی یکی از مفاهیم بنیادین در حقوق دادرسی و از پیش‌شرط‌های اساسی اعمال عدالت محسوب می‌شود. این مفهوم بیانگر حدود اختیارات قانونی مراجع قضایی در رسیدگی به دعاوی است، و تعیین می‌کند کدام دادگاه، از حیث نوع دعوا، شخص، زمان و مکان اختیاری رسیدگی دارد. از منظر حقوقی، صلاحیت قضایی عبارت است از شایستگی قانونی دادگاه برای رسیدگی و صدور رأی در دعوی معین. این شایستگی نه از اراده اصحاب دعوا ناشی می‌شود و نه قابل تغییر با توافق طرفین است، بلکه مستقیماً مبتنی بر حکم قانون بوده و رعایت آن شرط صحت رسیدگی قضایی به شمار می‌آید. به همین دلیل، تصمیمات صادره از مرجعی که فاقد صلاحیت باشد، فاقد اعتبار قانونی و قابل نقض هستند (محسنی، ۱۳۹۳: ۷۱).

#### مبانی نظری صلاحیت ۱-۲

قواعد صلاحیت بر چند مبانی اساسی استوارند

#### اصل حاکمیت قانون ۱-۲-۱

اصل حاکمیت قانون اقتضا می‌کند که تمام اقدامات و تصمیمات مراجع قضایی صرفاً در چارچوب اختیاراتی باشد که قانون به‌صراحت برای آن‌ها پیش‌بینی کرده است. در حوزه صلاحیت، این اصل بدین معناست که هیچ دادگاه یا مرجع قضایی نمی‌تواند خارج از حدود قانونی تعیین‌شده، به دعوا رسیدگی یا رأی صادر کند. صلاحیت، برخلاف بسیاری از حقوق خصوصی، امری قراردادی یا توافق‌پذیر نیست و منشأ آن صرفاً اراده قانون‌گذار است.

بر اساس این اصل، صلاحیت دادگاه‌ها نه قابل توسعه از طریق تفسیر موسع است و نه می‌توان آن را با قیاس یا استنباط‌های غیرصریح گسترش داد. هرگونه رسیدگی خارج از حدود قانونی، مصداق بارز نقض

### صلاحیت محلی - ۲-۳

صلاحیت محلی ناظر بر قلمرو جغرافیایی اعمال صلاحیت دادگاه‌هاست و مشخص می‌کند که دعوا در کدام حوزه قضایی باید مطرح شود. این نوع صلاحیت عمدتاً بر مبنای عواملی مانند اقامتگاه خواننده، محل وقوع مال غیرمنقول یا محل اجرای تعهد تعیین می‌گردد. هدف از پیش‌بینی صلاحیت محلی، تسهیل دسترسی اصحاب دعوا به دادگاه و توزیع متعادل دعاوی میان حوزه‌های قضایی است. برخلاف صلاحیت ذاتی قواعد مربوط به صلاحیت محلی در مواردی تفویض‌پذیر و قابل تراضی هستند و اگر خواننده در نخستین جلسه دادرسی به آن ایراد نکند، رسیدگی دادگاه معتبر تلقی می‌شود. این انعطاف‌پذیری نشان‌دهنده ماهیت تکمیلی صلاحیت محلی است؛ با این حال، در برخی دعاوی معین - به‌ویژه در خصوص اموال غیرمنقول - صلاحیت محلی از حالت نسبی و قابل توافق خارج شده و صورتی آمره و الزام‌آور می‌یابد.

### صلاحیت نسبی - ۳-۳

صلاحیت نسبی خاص دادگاه‌ها در عرض صلاحیت ذاتی و محلی قرار می‌گیرد. صلاحیت نسبی برخاسته از صلاحیت ذاتی است. هر چند عبارت صلاحیت نسبی در هیچ قانونی به جز فصل دوم قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ به کار نرفته است، اما این نوع صلاحیت که در قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۲۵ شهریور ۱۳۱۸) و رای وحدت رویه ی شماره ۱۶۷۸ مورخ ۲۳/۱۰/۱۳۲۹ دیوان عالی کشور به خوبی بیان شده بود «در میان دادگاهها و مراجعی متجلی می‌شود که دارای دو درجه ی تالی و عالی هستند و مقنن یک دسته از موضوعات و امور خاص یا عالی را که از یک سنخ و نوع هستند جهت رسیدگی میان آنها توزیع می‌کند» (نهرینی ۱: ۱۹۱/۱۴۰۰) به عبارت دیگر وقتی رسیدگی به دعاوی از یک نوع با توجه به موضوع، میزان و ارزش دعوا

سبب می‌شود که دادگاه مکلف باشد حتی بدون ایراد طرفین، رأساً صلاحیت خود را بررسی کند. این تکلیف نشان‌دهنده آن است که موضوع صلاحیت فراتر از منافع خصوصی اصحاب دعوا بوده و به سلامت فرایند دادرسی و اعتبار نظام قضایی مربوط می‌شود. سکوت یا رضایت طرفین نمی‌تواند نارسایی در صلاحیت را جبران کند. نقض قواعد صلاحیت، به‌عنوان خدشه‌ای به نظم عمومی قضایی، می‌تواند به صدور آراء متعارض، تداخل وظایف دادگاه‌ها و بی‌نظمی در رسیدگی‌ها منجر شود.

### انواع صلاحیت قضایی - ۳

صلاحیت قضایی در آیین دادرسی مدنی ایران به انواع مختلفی تقسیم می‌شود که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

#### صلاحیت ذاتی - ۱-۳

صلاحیت ذاتی ناظر بر نوع، صنف و درجه مرجع رسیدگی‌کننده است و تعیین می‌کند که رسیدگی به یک دعوا اصولاً در صلاحیت کدام مرجع قضایی قرار دارد؛ از جمله دادگاه صلح یا دادگاه عمومی حقوقی. این نوع صلاحیت مستقیماً به ساختار قضایی و تقسیم کار بنیادین میان مراجع مربوط می‌شود و به همین دلیل، ماهیتی کاملاً آمره دارد. صلاحیت ذاتی به موجب قانون تعیین می‌شود و هیچ‌گونه توافق یا اراده اصحاب دعوا نمی‌تواند موجب تغییر آن گردد. ویژگی اساسی صلاحیت ذاتی، غیرقابل تبدیل و غیرقابل اسقاط بودن آن است. هرگاه مرجع قضایی فاقد صلاحیت ذاتی، اقدام به رسیدگی به دعوی نماید، تمامی فرآیند دادرسی از بنیان فاقد اعتبار بوده و رأی صادرشده باطل و غیرقابل استناد تلقی می‌گردد؛ تکلیفی که دادگاه موظف است در کلیه مراحل رسیدگی - حتی بدون استناد و ایراد اصحاب دعوا - بصورت خودجوش و رسمی آن را احراز و رعایت نماید. (جوکار، ۱۴۰۳: ۶۹)

نگاه به صلاحیت به مثابه قاعده آمره، مبتنی بر این فرض بنیادین است که قواعد ناظر بر صلاحیت دادگاه‌ها صرفاً برای حمایت از منافع خصوصی اصحاب دعوا وضع نشده‌اند، بلکه در وهله نخست در خدمت حفظ نظم عمومی قضایی و تضمین کارکرد صحیح نظام عدالت هستند. از این رو رعایت صلاحیت شرط اعتبار رسیدگی قضایی محسوب شده و تخطی از آن، فرآیند دادرسی را از چارچوب قانونی خارج می‌کند. آمره بودن قواعد صلاحیت بدین معناست که اراده و توافق طرفین دعوا نقشی در ایجاد، تغییر یا اسقاط صلاحیت ندارد. به همین دلیل، دادگاه مکلف است بدون توجه به خواست طرفین، حدود صلاحیت قانونی خود را رعایت کند.

صلاحیت ذاتی، بارزترین جلوه آمره بودن قواعد صلاحیت به شمار می‌آید؛ به گونه‌ای که تخطی از آن همواره موجب بی‌اعتباری رأی صادره می‌شود. هرچند در برخی انواع صلاحیت، مانند صلاحیت محلی قانون‌گذار در مواردی تساهل نشان داده است، اما حتی در این موارد نیز اصل بر آمره بودن قواعد صلاحیت باقی می‌ماند و استثنایها باید مضیق (تفسیر شوند). (محسنی، ۱۳۹۳: ۵۹)

#### ۶- رابطه صلاحیت و ساختار قضایی

صلاحیت قضایی و ساختار قضایی رابطه‌ای وثیق و متقابل با یکدیگر دارند. ساختار قضایی هر نظام حقوقی بر پایه تقسیم‌بندی مراجع رسیدگی از حیث نوع، درجه و قلمرو شکل می‌گیرد و قواعد صلاحیت ابزار حقوقی تحقق این تقسیم‌بندی هستند. قواعد صلاحیت بیانگر اراده قانون‌گذار در سامان‌دهی سلسله‌مراتب قضایی و توزیع وظایف میان مراجع مختلف است. تفکیک میان دادگاه‌های عمومی، تخصصی و استثنایی و نیز تعیین درجات رسیدگی، همگی از طریق قواعد صلاحیت معنا پیدا می‌کند. بدین‌سان، صلاحیت نقشه اجرایی ساختار قضایی و

بین چند دادگاه هم ذات توزیع شود، بحث صلاحیت نسبی است. پیش از تصویب قانون جدید شوراهای حل اختلاف مورخ ۲۲/۶/۱۴۰۲ میان شوراهای حل اختلاف و دادگاه عمومی حقوقی صلاحیت نسبی برقرار بود و در حال حاضر با تصویب و اجرایی شدن قانون جدید شورا‌های حل اختلاف و تاسیس دادگاه‌های صلح فی مابین محاکم صلح و محاکم عمومی حقوقی صلاحیت نسبی برقرار می‌باشد.

#### اصل تقدم رسیدگی به صلاحیت - ۴

اصل تقدم رسیدگی به صلاحیت بدین معناست که دادگاه پیش از ورود به ماهیت دعوا، مکلف است صلاحیت خود را از حیث ذاتی، نسبی و محلی بررسی و احراز کند. این اصل یکی از قواعد بنیادین دادرسی عادلانه است که مانع از رسیدگی ماهوی توسط مرجعی می‌شود که قانوناً شایستگی رسیدگی به دعوا را ندارد. به بیان دیگر، احراز صلاحیت، شرط لازم و مقدم بر هرگونه رسیدگی ماهوی است. (محسنی، ۱۳۹۳: ۵۹)

اصل تقدم رسیدگی به صلاحیت نقش مهمی در جلوگیری از اطاله دادرسی دارد. رسیدگی ماهوی در مرجع فاقد صلاحیت، نه تنها به تضییع وقت و هزینه اصحاب دعوا منجر می‌شود، بلکه با نقض رأی در مراحل بالاتر، بار مضاعفی بر دستگاه قضایی تحمیل می‌کند. از این رو، قانون‌گذار با تقدم دادن به بررسی صلاحیت، در پی بهره‌وری و انتظام بخشی به فرآیند دادرسی است. از منظر حقوق دفاعی اصحاب دعوا نیز رعایت این اصل اهمیت ویژه‌ای دارد. بررسی زودهنگام صلاحیت، از سرگردانی طرفین میان مراجع مختلف جلوگیری کرده و امکان طرح دعوا در مرجع صالح را در زمان مناسب فراهم می‌سازد. به همین دلیل، ایراد عدم صلاحیت معمولاً باید در نخستین فرصت و پیش از ورود به ماهیت مطرح و رسیدگی شود. (رحیمی و همکاران، ۱۴۰۳: ۳۳)

#### صلاحیت به مثابه قاعده آمره - ۵

سازگار نیست. از منظر نظری، صلاحیت دادگاه صلح باید به عنوان استثنا بر صلاحیت عام دادگاه‌های عمومی حقوقی تلقی شود. این رویکرد اقتضا می‌کند که در موارد تردید یا تعارض، اصل بر صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی قرار گیرد؛ مگر آنکه دلیل قانون روشنی برخلاف آن وجود داشته باشد). عبدی، ۱۴۰۲: ۹۶)

موارد تقابل در صلاحیت دادگاه‌های حقوقی و صلح و راهکارهای ۸- حقوقی

تصویب قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۲۲/۰۶/۱۴۰۲ باعث ایجاد مرجع رسیدگی جدیدی در تشکیلات قضایی کشور گردید که قانونگذار نام دادگاه صلح را برای این مرجع برگزید و صلاحیت‌ها و آیین دادرسی آن را در قانون مارالذکر مورد اشاره و تصریح قرار داد.

قانونگذار در قانون جدید شوراهای حل اختلاف صلاحیت‌های دادگاه صلح را در ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ در یازده بند مورد تصریح قرار داده است. با مذاقه در بند های ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف صلاحیت‌های دادگاه صلح در ایران را می‌توان در سه دسته ی اداری، مدنی و کیفری دسته بندی کرد. برخی موارد مصرح در ماده ۱۲ در دسته ی اعمال اداری قرار دارند. از جمله این موارد می‌توان به صدور گواهی انحصار وراثت، مهر و موم ترکه و رفع آن، اصلاح و استرداد شناسنامه، اصلاح مشخصات مدرک تحصیلی، الزام به اخذ پایانکار، الزام به صدور شناسنامه و تصحیح و تغییر نام اشاره کرد. هرچند که برخی از امور یاد شده در ادبیات سنتی حقوق ایران با عنوان امور حسبی شناخته می‌شوند، اما به نظرمی رسد با توجه به ماهیت این اعمال و اینکه لزوما دارای طرفین دعوی نیستند و در عمده موارد آن تنها برای حسن انجام دادن امور وضع شده اند. این امور را می‌توان در دسته امور اداری قرار داد. گروه دیگر دعاوی مدنی یا حقوقی در معنای

ضامن اجرای صحیح آن محسوب می‌شود (کریمی، ۱۳۹۳: ۵۶)

از منظر نهادی، رعایت صلاحیت موجب حفظ انسجام و هماهنگی میان اجزای ساختار قضایی می‌شود. رابطه صلاحیت و ساختار قضایی همچنین در سامان‌دهی بار کاری دادگاه‌ها نمود می‌یابد. تقسیم دعاوی بر اساس نوع، اهمیت یا ارزش خواسته، امکان توزیع متعادل پرونده‌ها و تخصیص بهینه منابع قضایی را فراهم می‌کند. بدین ترتیب، صلاحیت نه تنها یک قاعده حقوقی، بلکه سازوکاری مدیریتی در خدمت کارآمدی ساختار قضایی است). عبدی، ۱۴۰۲: ۹۶)

تفکیک صلاحیت‌های دادگاه‌های عمومی حقوقی و دادگاه‌های ۷- صلح

دادگاه‌های عمومی حقوقی و دادگاه‌های صلح بعنوان دو مرجع اصلی رسیدگی به دعاوی حقوقی، دارای حدود صلاحیتی متفاوت اما در عین حال مرتبط هستند. دادگاه‌های عمومی حقوقی، بر اساس اصل صلاحیت عام، مرجع رسیدگی به کلیه دعاوی حقوقی محسوب می‌شوند؛ مگر در مواردی که قانون صراحتاً رسیدگی به موضوع خاصی را به مرجع دیگری واگذار کرده باشد. این اصل، که ریشه در ضرورت انسجام نظام قضایی دارد، موجب می‌شود دادگاه عمومی حقوقی نقش مرجع پایه و اصلی رسیدگی را ایفا کند (محسنی، ۱۳۹۳: ۵۵)

در مقابل، دادگاه صلح بعنوان نهادی با صلاحیت استثنایی و محدود تأسیس شده است. صلاحیت دادگاه صلح عمدتاً بر مبنای معیار «نوع و ارزش خواسته ی دعوا» تعریف می‌شود و نه بر اساس اصل صلاحیت (عام). مهرا و رضوان، ۱۴۰۴: ۸۸). ویژگی اساسی صلاحیت دادگاه صلح محدود و مضیق بودن آن است. بدین معنا که این دادگاه صرفاً در حدودی صالح به رسیدگی است که قانون‌گذار به‌طور مشخص تعیین کرده و تفسیر موسع صلاحیت آن، با اصول مسلم آیین دادرسی مدنی

افزایش طرح ایرادات شکلی، دست‌به‌دست شدن پرونده میان دو مرجع و افزایش زمان رسیدگی و هزینه‌های مادی و روانی اصحاب دعوا، بهره برداری ابزاری اصحاب دعوا از وضعیت موجود، افزایش حجم کار مراجع بالاتر اشاره داشت). واعظی و هاشمی، ۱۳۹۱: ۹۱). چالش‌های موجود ما را برآن داشت که به موارد اختلاف در صلاحیت‌ها و ادله و استدلال‌ات طرفداران هر یک از دیدگاه‌ها و راهکارهای حقوقی و رویه‌ای موجود در مورد بند یک ماده ۱۲ بپردازیم.

تقابل در دعاوی مالی و غیر مالی و ارائه ملاک در تشخیص ۸-۱-  
به موجب بند ۱ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲  
دعاوی مالی تا نصاب یک میلیارد ریال در صلاحیت محاکم صلح می  
باشد فلذا در تعیین صلاحیت دادگاه‌های عمومی حقوقی و دادگاه‌های  
صلح تشخیص دعاوی مالی از غیر مالی اهمیت ویژه‌ای دارد. برای پاسخ  
به تقابل بوجود آمده بررسی لزوم تشخیص دعاوی مالی از غیر مالی و ارائه  
ملاک و معیاری برای تشخیص و تعیین ملاک در موارد تردید ضروری  
است.

لزوم تفکیک دعاوی مالی از غیر مالی ۸-۱-۱-  
موضوع تفکیک دعاوی مالی و غیر مالی از جنبه‌های مختلفی واجد  
اهمیت است از جمله این موارد لزوم تقویم خواسته در دعاوی مالی  
است. مطابق بند ۳ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی در دعاوی مالی  
خواهان مکلف است خواسته‌ی دعوی را تقویم نماید در حالی که در  
دعاوی غیر مالی تقویم خواسته مطرح نیست. یکی دیگر از مسائل مهمی  
که در رابطه با تفکیک دعاوی مالی از غیر مالی در قانون آیین دادرسی  
مدنی عنوان گردیده است مربوط به لزوم پرداخت هزینه‌ی دادرسی در

اخص هستند که مطابق این قانون در صلاحیت دادگاه صلح قرار داده شده  
است که از آن جمله می‌توان به دعاوی مالی تا نصاب یک میلیارد ریال  
دعاوی جهیزیه، مهریه، نفقه تا سقف یک میلیارد ریال دعاوی و  
درخواست‌های تخلیه عین مستاجر و تعدیل اجاره بها به جز دعاوی  
مربوط به سرقفلی و حق کسب و پیشه، تقاضای صلح و سازش و اعسار  
از پرداخت محکوم به در دعاوی فوق اشاره کرد.

گروه دیگر از صلاحیت‌های دادگاه صلح، شامل صلاحیت رسیدگی به  
جرایم کیفری اعم از جرائم عمدی تعزیری مستوجب مجازات درجه ی  
هفت و هشت تعزیری و رسیدگی به جنبه‌ی خصوصی و عمومی کلیه  
جرایم غیر عمدی ناشی از کار یا تصادفات رانندگی است. آنچه که  
موضوع بحث مقاله است دسته‌ی دوم یعنی دعاوی مدنی و حقوقی  
است که در مواردی رسیدگی به آنها محل اختلاف فی مابین دادگاه‌های  
عمومی حقوقی و دادگاه‌های صلح می‌باشد. دقت در بند‌های ماده ۱۲  
مبین آن است در مواردی که در این ماده به نوع دعاوی حقوقی تصریح  
شده است در عمل و رویه اختلافی قابل توجه در رسیدگی وجود ندارد  
لکن آنچه که در عمل باعث ایجاد اختلاف بین محاکم حقوقی و صلح  
گردیده است بند یک ماده ۱۲ می‌باشد که رسیدگی به دعاوی مالی تا  
نصاب یک میلیارد ریال را در صلاحیت محاکم صلح قرار داده است  
تصریح صورت گرفته در این بند در مورد مالی بودن دعوا و تعیین نصاب  
تا یک میلیارد ریال موجب ایجاد چالش‌ها، تشتت آرا و ناهمسانی  
تصمیمات قضائی و به تبع آن اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های صلح  
و دادگاه‌های عمومی حقوقی گردیده است. تقابل بوجود آمده در زمینه  
ی صلاحیت به نحوی است که اصل برابری افراد در برابر قانون خدشه  
دار شده و امنیت قضایی تحت تاثیر قرار گرفته است. از جمله این چالش  
ها، می‌توان به عدم پیش‌بینی‌پذیری مرجع صالح رسیدگی به دعوا

از مقررات مرتبط، مقنن تعریفی از دعوای مالی و غیرمالی و ملاک در تفکیک این دو دعوا از هم را ارائه ننموده است. رویه ی قضایی نیز به طور مستمر در تشخیص و تمایز این دو نوع دعوا دچار چالش ادامه دار شده است. دردکترین حقوقی برای رفع چالش به تعریف معیارهای تشخیص دعوای مالی و غیرمالی پرداخته شده است. دکتر عبدالله شمس تصریح می کند: دعوا به مفهوم اخص، توانایی قانونی مدعی حق تضییع یا انکار شده در مراجعه به مراجع صالح در جهت به قضاوت گذاردن وارد بودن یا نبودن ادعا و ترتب آثار قانونی مربوط است. دعوا در این مفهوم اگرچه با ماهیت حق مورد ادعا اشتباه نمی شود، اما در عین حال، علی الاصول ارتباطی بین آن و حق ماهوی وجود دارد، به گونه ای که ویژگی های این حق در دعوا منعکس می شود. بنابراین چنانچه حق اصلی ماهوی که در واقع یا بنا بر ادعا تضییع یا انکار شده، حق مالی باشد دعوای به وجود آمده مالی و چنانچه حق مزبور، غیرمالی باشد دعوای غیرمالی خواهد بود (شمس، ۱۳۸۰: ۳۹۰). بنابراین در تشخیص دعوای مالی از غیرمالی در نخستین گام باید حق مالی را از حق غیرمالی تفکیک نمود؛ حق مالی آن است که اجرای آن مستقیماً برای دارنده ایجاد منفعتی نماید که قابل تقویم به پول باشد، مانند حق مالکیت نسبت به خانه که مستقیماً برای دارنده آن ارزش پولی دارد و یا حق طلب و ... حق مالی چیزی است که به پول تقویم می گردد مثل کسی که متعهد است پنج تن آهن ساختمانی به دیگری بدهد ( ... امامی، ۱۳۵۲: ۴). اجرای حق مالی همچنین ممکن است برای دارنده، مستقیماً دفع ضرری نماید که قابل تقویم به پول است. بنابراین در تمام مواردی که حق تضییع یا انکار شده مالی باشد دعوا مالی است. در حقیقت دعوای مالی همواره به طور مستقیم واجد آثار مالی است. حق غیر مالی آن است که اجرای آن، منفعتی که مستقیماً قابل تقویم به پول باشد ایجاد ننماید، مانند حق بنوت، حق

دعوی مالی بر مبنای ارزش خواسته دعوی است. هزینه ی دادرسی در حال حاضر مطابق ماده ۳ قانون نحوه وصول برخی از درآمد های دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۳ تعیین و محاسبه می گردد. مطابق با بند ۱۳ ماده ۳ قانون مذکور هزینه ی دادرسی دعوای غیرمالی مبلغ ثابتی است لکن مطابق با قسمت الف بند ۱۲ ماده ۳ قانون، هزینه ی دادرسی دعوای مالی بر اساس ارزش خواسته تعیین میگردد. بدین ترتیب از انجائیکه هزینه دادرسی در دعوای غیرمالی مبلغی ناچیز لکن در دعوای مالی قابل توجه می باشد لذا لزوم شناخت و تفکیک دعوای مالی از غیرمالی اهمیت پیدا می کند. از سوی دیگر به موجب قانون آیین دادرسی مدنی قابلیت تجدید نظر یا فرجام بین دعوای مالی و غیر مالی متفاوت بوده و در دعوای مالی با توجه به میزان و ارزش خواسته قابل تجدید نظر یا فرجام بودن این دعوای مشخص می گردد. با تصویب قانون جدید شوراهای حل اختلاف تفکیک دعوای مالی از غیرمالی از جهت دیگری یعنی از حیث تعیین مرجع صالح به رسیدگی نیز حائز اهمیت قرار گرفت. قانونگذار در بند ۱ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ رسیدگی به دعوای مالی تا نصاب یک میلیارد ریال را در صلاحیت محاکم صلح قرار داده است. آنچه در ابتدای امر از مفهوم مخالف این بند به ذهن متبادری می گردد این است که اولاً دعوای غیرمالی و ثانياً دعوای مالی بیش از یک میلیارد ریال، در صلاحیت محاکم صلح نمی باشد و دادگاه صلح صرفاً صلاحیت رسیدگی به دعوای مالی تا ارزش یک میلیارد ریال را دارد فلذا تشخیص دعوای مالی از غیر مالی در بحث صلاحیت رسیدگی اهمیت ویژه ای می یابد.

ملاک و معیار در تشخیص دعوای مالی از غیر مالی-۸-۱-۲

با مذاقه در قوانین مرتبط با موضوع، ملاحظه می گردد در هیچ یک

از برخی دعاوی را ارائه و در خصوص مالی یا غیرمالی بودن آنها اظهار نظر نموده است. به نحوی که به موجب این بخشنامه دعوی اثبات مالکیت در زمره ی دعاوی مالی و دعوی فسخ قرارداد مالی یا تنفیذ و بطلان قرارداد مالی، غیر مالی تشخیص داده شده اند. این در حالی است که اگر قائل به تعریف ارائه شده از دعاوی مالی از غیرمالی در نظریه ی حقوقدانان یا نظریه ی مشورتی اداره ی حقوقی باشیم تمامی دعاوی فوق الذکر که در بخشنامه غیرمالی در نظر گرفته شده اند، مالی می باشند. این گونه اقدامات هر چند ممکن است در عمل بخشی از اختلافات را در حوزه ی صلاحیت یک استان تا حدودی حل و فصل نماید اما با توجه به لازم الاتباع نبودن بخشنامه ها و عدم انطباق آنها با تعریف کلاسیک ارائه شده و حتی عدم انطباق با نظریه ی مشورتی راهگشا نمی باشد. بهترین است قانونگذار در این خصوص معیار دقیق تری ارائه نماید.

تشخیص ملاک در موارد تردید در تعیین دعاوی مالی از غیر-۱-۸-۳ مالی

پرسش این است که هرگاه در مالی یا غیر مالی بودن حقی و به تبع آن در مالی یا غیر مالی بودن دعوایی تردید شود، چگونه باید عمل شود؟ آثار کدامیک از دعاوی را باید بر مورد مطروحه مترتب نمود؟ به عبارت دیگر چنانچه نتوان دعوی مطروحه را با معیارهای تعیین شده منطبق و مالی یا غیر مالی بودن آن را مشخص کرد تکلیف چیست؟ در پاسخ به این سوال بعضی حقوقدانان عقیده بر ترتب آثار دعاوی غیر مالی داشته و گفته اند مادام که مالی بودن دعوی احراز نشود نمی توان آثار دعوی مالی را بر آن مترتب نمود (دکتر محمد جعفر لنگرودی دانشنامه حقوقی ج ۳ موسسه انتشارات امیر کبیر سال ۱۳۷۶ صفحه ۳۴۲). در مقابل بعضی دیگر عقیده دارند که در موضع شک بین حقوق مالی و غیر مالی ذاتی اصل بر مالی بودن حق و دعوی مربوطه است زیرا غالب حقوق مالی می

زوجیت و امثال آن بعضی از حقوق غیرمالی هستند که غیرمستقیم ممکن است ایجاد حقی نمایند که قابل تقویم به پول باشد ولی این امر آن را حق مالی نمی گرداند، مانند زوجیت که ایجاد حق نفقه برای زوجه و توارث برای زوجین می نماید که آن قابل تقویم به پول است. حق غیرمالی امتیازی است که هدف آن، رفع نیازمندی های عاطفی و اخلاقی انسان است. موضوع این حق، روابط غیرمالی اشخاص است. ارزش داد و ستد را ندارد و به طور مستقیم، قابل ارزیابی به پول و مبادله با آن نیست؛ مانند حق زوجیت، حق ولایت، حق ابوت و بنوت و امثال اینها (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۰۶). اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در صدصد رفع ... تعارض به موجب نظریه مشورتی شماره ۲۳۶/۱۴۰۲/۷ مورخ ۱۷/۰۴/۱۴۰۲ ملاکی جهت تمیز این دودسته از دعاوی به دست داده ۱۷/۰۴/۱۴۰۲ است؛ حسب نظریه مزبور)) تمیز دعاوی مالی و غیرمالی از یکدیگر ممکن است با بررسی آثار و نتایج حاصله از آن صورت پذیرد؛ چنانچه نتیجه حاصله از دعاوی آثاری داشته باشد، دعوی مطروحه مالی و در غیر این صورت غیر مالی است. بر این اساس دعوی استرداد سند استرداد لاشه چک یا سفته غیرمالی است، همچنین دعوا به خواسته صدور حکم بر ابطال اجرائیه ثبتی جنبه مالی ندارد، زیرا به معنای نفی مالکیت یا منتفی شدن تعهد نیست ((علی رغم تعریف موجود در دکتترین حقوقی و نظریه ی اداره ی حقوقی و راهکارو ملاک های ارائه شده در زمینه ی تفکیک دعاوی مالی از غیر مالی، ملاحظه می گردد در عمل چالش تعیین مالی یا غیرمالی بودن برخی از دعاوی همچنان پابرجا بوده و محل اختلاف است. بر همین اساس دادگستری استانهای مختلف از جمله دادگستری کل استان البرز با ارائه ی بخشنامه سعی در حل چالش داشته اند. به نحوی که رئیس کل دادگستری استان البرز به موجب بخشنامه ی شماره ی ۵/۳۰۷۷/۹۰۷۳ مورخ ۱۳/۳/۱۴۰۳ فهرستی

نصاب ۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۱ ریال را در صلاحیت محاکم صلح دانسته است. معلوم نیست که منظور از نصاب مقرر در این ماده، ارزش واقعی خواسته است یا منظور بهای خواسته است که وفق بند ۴ ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی طبق نظر خواهان در دادخواست درج می شود. فلذا این سوال مطرح است که آیا در دعاوی مالی ملاک و معیار در تعیین بهای خواسته، ارزش واقعی خواسته مالی تا یک میلیارد ریال می باشد یا اینکه ارزش تقویم شده توسط خواهان در دادخواست تقدیمی می بایست ملاک عمل قرار گیرد (صرف نظر از اینکه ارزش واقعی آن چه مبلغی باشد؟) به عنوان مثال اگر خواهان دادخواست تحویل مبیع خودرو را بدهد که ارزش واقعی این خودرو ده میلیارد ریال می باشد و خواهان بهای خواسته را به مبلغ کمتر از یک میلیارد ریال تقویم نماید آیا رسیدگی به این پرونده در صلاحیت محکمه صلح می باشد یا در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی؟ در این خصوص بین حقوقدانان و قضات محاکم اختلاف نظر وجود دارد. ریشه این اختلاف ناشی از وجود تبصره ۱ ماده قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ که در قانون شوراهای حل اختلاف (جدید) مصوب ۱۴۰۲ حذف گردیده است می باشد. تبصره ۱ (( ماده: ۹ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ مقرر می داشت بهای خواسته براساس نرخ واقعی آن تعیین می گردد، چنانچه نسبت به بهای خواسته بین اصحاب دعوا اختلاف حاصل شود و اختلاف موثر در صلاحیت شورا باشد، یا قاضی شورا نسبت به آن تردید کند قبل از شروع (( رسیدگی راسا یا با جلب نظر کارشناس، بهای خواسته را تعیین می کند با حذف این تبصره در قانون جدید شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ این تردید به وجود آمد که ملاک تعیین بهای خواسته که تعیین کننده صلاحیت نسبی رسیدگی در دادگاه صلح یا دادگاه عمومی حقوقی است چه می باشد؟ بنا بر نظر عده ای از قضات محاکم به استناد ماده ۱۷ قانون

باشند) شمس، ۱۳۸۰: ۳۹۰) به نظر می رسد در موارد تردید اصل بر مالی بودن دعوا است زیرا در مبحث مربوط به شرایط دادخواست، قانون آیین دادرسی مدنی هنگامیکه در بند ۳ ماده ۵۱ به خواهان تکلیف می نماید که خواسته ی خود را در دادخواست معین نماید، بلافاصله تعیین بهای خواسته را لازم دانسته است یعنی از نظر قانونگذار دعاوی عموماً مالی هستند. البته قانونگذار پذیرفته است که ممکن است دعوی مطروحه مالی نباشد لذا با قید «مگر آن که... خواسته مالی نباشد» تعیین بهای خواسته را در این موارد لازم ندانسته است. بدین ترتیب ملاحظه می شود که غیر مالی بودن پاره ای از دعاوی استثناء بر اصل مالی بودن آنها است. همچنین اینکه قانونگذار در مواد ۶۱ و بعد قانون آیین دادرسی مدنی فصلی از این قانون را به چگونگی تعیین بهای خواسته اختصاص داده و نیز در ماده ۶۳ این قانون تحقق اختلاف بین اصحاب دعوی در رابطه با تعیین بهای خواسته را پذیرفته و راه حل آن را نیز از طریق انجام کارشناسی پیش بینی نموده است می تواند مهر تاییدی بر این باشد که قانونگذار اصل را بر مالی بودن دعاوی قرارداده است. البته باید متذکر شد اصل و استثناء گفته شده در رابطه با دعاوی است و الا درخواستهایی که عنوان دعوی ندارند مانند امور حسبی- صلح و سازش- تامین خواسته - دستور موقت و غیره به طور کلی از امور غیر مالی هستند. از طرفی بر مبنای قاعده غلبه: «الظَّنُّ يُلْحِقُ الشَّيْءَ بِالْأَعْمِ الْأَغْلَبِ» ظن حاصل از غلبه، فرد مشکوک را به فرد غالب ملحق می کند (نیز می توان گفت اصل بر مالی بودن دعاوی است.

معیار و ملاک در تعیین ارزش خواسته ۸-۲

مسئله ی دیگری که موجب ایجاد اختلاف در صلاحیت و ایجاد تقابل گردیده است، نبود ملاک و معیار دقیق قانونی در تعیین ارزش خواسته می باشد. بند ۱ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف، دعاوی مالی تا

صرفاً موضوع اعتراض به تقویم خواسته را زمانی مطرح نموده است که در مراحل بعدی رسیدگی موثر باشد. در ماده ۲۶ از قانون مزبور نیز تاریخ تقویم خواسته را مناط صلاحیت دانسته است و به این موضوع که مناط صلاحیت ارزش واقعی خواسته است یا بهای خواسته تقویمی خواهان ملاک در صلاحیت می باشد اشاره ای نداشته و در این خصوص قانون ساکت است.

در ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ نیز قانونگذار صرفاً نصاب را بیان نموده و ملاک تقویم خواسته را نمی توان از این ماده استنباط نمود، اما قانونگذار در بند یک ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ به خوانده اجازه داده است به صلاحیت ایراد نماید. این امر را نیز به صورت مطلق بیان نموده است. یعنی اینکه خواننده می تواند به صلاحیت محلی، ذاتی و حتی نسبی فارغ از میزان تقویم خواسته ایراد کند. پس مقنن با اطلاق در بند مزبور بیان نموده که خواننده می تواند به صلاحیت دادگاه ایراد نماید. لذا ملاک صلاحیت نمی تواند تقویم خواسته باشد. نکته دیگر اینکه، استنباط و استنتاج ما در امور اعتباری حقوقی باید در بیشترین تطابق با واقع باشد. وقتی واقعیت آن است که ملکی سی میلیارد تومان ارزش دارد نباید نظام حقوقی و تفسیر قوانین به سویی باشد که واقعیت ملاک تعیین صلاحیت نبوده بلکه امور دروغین مبتنی بر تقویم خواسته از سوی خواهان ملاک صلاحیت قرار گرفته و چنین ملکی به کمتر از صد میلیون تومان تقویم شود. نظریه تقلب نسبت به قانون موید دیدگاه این عده از قضات می باشد. یعنی در شرایطی که یک عنصر به اراده طرفین مرتبط باشد تقلب نسبت به قانون ممکن است تحقق یابد. آنچه در پژوهش های دانشگاهی از حیث عناصر وابسته نسبت به تقلب به قانون تاکنون مورد پژوهش قرار گرفته مباحثی چون اقامتگاه و تابعیت بوده است که در بیشتر مباحث حقوق بین الملل

شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ در مواردی که در این قانون حکمی تعیین نشده است، آیین دادرسی و ترتیبات رسیدگی، صدور رای، و اجرای احکام دادگاه صلح حسب مورد تابع قوانین و مقررات حاکم بر دادگاههای حقوقی و کیفری است. فلذا در این خصوص باید به قانون آیین دادرسی مدنی مراجعه کرد. قانونگذار در مواد ۶۱ تا ۶۳ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ در مقام تبیین نحوه تقویم بهای خواسته از سوی خواهان دعوا می باشد. لذا با امعان نظر و توجه به مقرر نمودن حق ابتدایی خواهان از سوی مقنن در تعیین بهای خواسته در مواد فوق الذکر و با توجه به اصول کلی حقوقی و موازین قضایی، ملاک تعیین صلاحیت دادگاه صلح جهت ارجاع پرونده، تقویم خواسته توسط خواهان است نه بهای واقعی آن. این نظریه بر این استدلال استوار است که با توجه به نسخ قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ و عدم وجود حکم مشابه، حکم مقرر در تبصره ۱ ماده ۹ آن قانون در قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ ( سکوت مقنن در مقام بیان ) دادگاه ابتدا به ساکن و راساً حق مداخله در تعیین بهای خواسته تعیینی از سوی خواهان و تقویم آن به بهای واقعی خواسته را ندارد. مقررات ذیل ماده ۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ که مقرر می دارد: مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است مگر در مواردی که ... )) خلاف آن مقرر شده باشد ((موید این دیدگاه می باشد. در مقابل عده ای از قضات محاکم معتقدند که مذاقه در مواد ۶۱، ۶۲ و ۶۳ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ و ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف دلالت بر آن دارد که قانونگذار در ماده ۶۱ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ اساساً به بحث صلاحیت وارد نشده است و صرفاً هزینه دادرسی را مطرح نموده است که طبق تقویم خواسته تعیین می گردد. در ماده ۶۳ از قانون اخیرالذکر نیز بحث صلاحیت مطرح نشده است و

کارشناسی یا استعلام قیمت واقعی نماید تا مقنن از این واکنش رویه قضایی به معنای عام، در تدوین و اصلاح و بازنگری قانون به این امر مهم توجه نماید و این امر در قوانین از تکالیف دادگاه قرار بگیرد. رک دوست و هفتادمین جلسه کمیسیون ماهانه نشست قضایی دادگستری کل استان تهران مورخ ۲۸/۱۲/۱۴۰۳ انتشار یافته در تارنمای دادگستری کل ( [www.Dadgostai-th.eadl.ir](http://www.Dadgostai-th.eadl.ir) استان تهران به آدرس

اما در حال حاضر رویه ی قضایی به این سمت حرکت نموده که با عنایت به حذف تبصره ۱ ماده ۹ قانون شورای حل اختلاف مصوب و سکوت قانونگذار در مقام بیان و در واقع نسخ ضمنی و تلویحی ۱۳۹۴ این مقرره باید بر این اعتقاد بود که تعیین بهای خواسته با قوانین موجود حاکم در اختیار خواهان می باشد و در واقع امر تعیین کننده صلاحیت محاکم بهای خواسته تقویمی خواهان می باشد (ماده ۶۱ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹) مگر اینکه خواننده با رعایت شرایط مقرر در ماده ۶۳ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ نسبت به بهای خواسته ایراد نماید که در آن صورت دادگاه می تواند با ارجاع امر به کارشناس بهای واقعی خواسته را تعیین و به تبع آن صلاحیت دادگاه براساس قیمت واقعی خواسته تعیین شود در غیر این صورت با مقررات حاضر در صورت تردید دادگاه نسبت به بهای خواسته امکان اینکه دادگاه راسا اقدام به تعیین بهای خواسته واقعی نماید وجود ندارد. با عنایت به اینکه پذیرش این نظریه تالی فاسد پذیرش امکان تقلب نسبت به قانون و دور شدن از واقعیت و دل به خواهی کردن امر صلاحیت را در پی دارد فلذا بهتر بود قانونگذار در این خصوص گاره اندیشی نموده و ارائه طریق می نمود

دعاوی مالی با میزان خواسته ی نامعلوم -۸-۳

سوال دیگری که مطرح می باشد این است که اگر خواسته ای مالی باشد

خصوصی و تعارض قوانین مورد بحث قرار گرفته است اما این امر نمی تواند نافی امکان تحقق تقلب نسبت به قانون در حقوق داخلی باشد. در تایید نظر دسته ی اخیر می توان گفت استدلال طرفداران نظر اول با روح قواعد حاکم بر صلاحیت نسبی همخوانی ندارد و از طرفی هدف از تشکیل دادگاههایی با صلاحیت نسبی در نظام های قضایی این است که پرونده هایی با پیچیدگی کمتر در مرجع تالی دارای صلاحیت نسبی مورد رسیدگی قرار گیرند از همین رو است که قاعده ی حاکم بر نصاب صلاحیت نسبی در همه ی کشورها و از جمله ایران در گذشته مبلغ حقیقی خواسته بوده نه مبلغ تقویمی خواهان. افزون بر این قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ در شرایطی تصویب شده که دادگاهها عمومی بوده و منطبق حاکم بر صلاحیت نسبی در آن یافت نمی شود فلذا نمی توان تقویم ارزش خواسته از سوی خواهان را ملاک در تعیین صلاحیت دادگاه قرار داد. در بحث حاضر اختیار یا به عبارتی حق خواهان در تقویم خواسته وفق مقررات قانونی تاثیر بسزایی در صلاحیت مرجع رسیدگی کننده و قابلیت تجدیدنظرخواهی و یا قطعیت رای صادره دارد. همانطور که می دانیم مباحث صلاحیت دادگاه، تجدیدنظرخواهی و قطعیت یا عدم قطعیت آرا در نظام دادرسی و فرایند دادرسی عادلانه از اهمیت کتمان ناپذیری برخوردار هستند. شجاعت قضایی ایجاب می نماید، وقتی خواسته غیرواقعی تقویم می گردد و این امر موثر در مرجع رسیدگی، قابلیت تجدیدنظرخواهی و قطعی بودن آرا است به سمت این استدلال حرکت کنیم که وقتی ارزش بهای خواسته در ارائه اولیه صلاحیت مرجع رسیدگی کننده را تعیین می کند ولی اساسا احراز صلاحیت برعهده دادگاه رسیدگی کننده است لذا این اختیار را به قاضی بدهیم که امر غیرواقعی را علی رغم واضح و مبرهن بودن نپذیرد و برای تعیین بهای خواسته به قیمت واقعی دستورات لازم یا عنداللزوم نظر

نفره و بالاتر، بارها قابل تغییر است محل ایراد است. نظردوم در این خصوص این است که با توجه به کلیت وعمومیت مرجعی دادگاه حقوقی نسبت به دادگاه صلح، این دعوا در دادگاه حقوقی مطرح و مورد رسیدگی قرار گیرد و در صورت اعتراض به صلاحیت، با توجه به اینکه میزان خواسته در زمان تقدیم دادخواست مشخص نبوده، اعتراض معترض پذیرفته نشود. دیدگاه سوم اینکه گفته می شود هم دادگاههای حقوقی و هم دادگاههای صلح نسبت به این عاوی صالح به رسیدگی هستند و اگر که تا جلسه ی اول دادرسی ایرادی به صلاحیت مطرح نگردد صلاحیت دادگاه در حال رسیدگی تثبیت شده و به رسیدگی ادامه خواهد داد.

دیدگاه چهارم: گفته می شود هم دادگاه صلح و هم دادگاه حقوقی هر کدام صالح به رسیدگی اولیه هستند و در صورت طرح ایراد به صلاحیت و پس از تعیین ارزش دقیق خواسته به طرق مقتضی از جمله ارجاع امر به کارشناسی یک نفره یا بالاتر مرجع رسیدگی کننده با توجه به ارزش خواسته، در خصوص مرجع صالح به رسیدگی اتخاذ تصمیم خواهد نمود. دیدگاه پنجم: مرجع صلاحیتدار می بایست بر مبنای تقویم علی الحساب خواسته تعیین شود. دیدگاه ششم: می بایست فی مابین دعاوی که ارزش خواسته ی آن در زمان تقدیم دادخواست به طور علی الحساب و تقریبی مشخص می باشد با حالتی که ارزش خواسته اساساً قابلیت تعیین حتی به صورت علی الحساب ندارد تفکیک قایل شد. در خصوص حالت اول باید گفت که ارزش تعیینی خواهان در دادخواست، ملاک در ارجاع و تعیین صلاحیت ابتدائی دادگاه خواهد بود و در صورت ایراد خوانده و مشخص شدن میزان خواسته به نحو مقتضی از جمله ارجاع به کارشناسی و قطعیت آن، مرجع رسیدگی کننده و ارجاعی ابتدائی می بایست در خصوص صلاحیت اتخاذ تصمیم نماید و در حالت دوم با

و هنگام طرح دعوا ارزش خواسته قابل تعیین نباشد رسیدگی به دعوا در صلاحیت چه مرجعی است؟ در چنینی مواردی در مورد نحوه ی تقویم و تعیین خواسته و در نتیجه در تعیین مرجع صلاح در رویه ی قضایی و میان نویسندگان حقوقی اختلاف نظر است. (نهرینی، ۱۳۹۸: ۱۲۶). به طور مثال: در صورتی که در دعوایی خواهان اجرت المثل ایام تصرف یک باب مغازه را از غاصب مطالبه نموده و تردید داشته باشد که استحقاق وی تا صد میلیون تومان یا اینکه بیش از صد میلیون تومان است، در چنین مواردی اگر دعوا در دادگاه صلح مطرح شود و پس از انجام کارشناسی مشخص گردد که میزان اجرت المثل کمتر از صد میلیون تومان یا بیشتر باشد تکلیف چیست؟ شاید بتوان در پاسخ عنوان داشت اگر بعد از اخذ نظریه ی کارشناسی مشخص گردد مرجع رسیدگی کننده صالح به رسیدگی نمی باشد می بایست قرار عدم صلاحیت به صلاحیت مرجع صالح صادر گردد. اما اگر که مرجع دوم موضوع را به کارشناس سه نفره ارجاع داده و در نظریه ی هیات کارشناسی مبلغ دیگری اعلام گردد که در صلاحیت مرجع رسیدگی موثر در مقام باشد، این تردید همچنان باقی خواهد بود. از سوی دیگر بی تردید این نظر با اصل سرعت و دقت در رسیدگی همخوانی ندارد. بر همین اساس شاید بهتر باشد که گفته شود در صورتی که قدر متیقنی در بین است بر مبنای آن می بایست صلاحیت را مشخص کرد. اما اگر قدر متیقنی در میان نباشد نظریه های متفاوتی در رویه ی قضایی وجود دارد. نظر نخست اینکه در چنین مواردی می بایست دعوا ابتدا در دادگاه صلح مطرح شود تا زمانی که میزان خواسته به طرق مقتضی از جمله ارجاع به کارشناسی مشخص گردد و سپس بر مبنای آن دادگاه صلح در خصوص صلاحیت و تعیین مرجع صالح به رسیدگی اتخاذ تصمیم نماید. این راهکار همانگونه که در مباحث فوق مطرح گردید از این نظر که بر مبنای نظریه کارشناسی یک نفره یا سه

ریال، احتساب کل خواسته ها یا دعوی به صورت مجموع باشد نه هرخواسته به صورت مستقل. بنابراین اگر جمع خواسته های مطرح شده بیش از یک میلیارد ریال باشد موضوع در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی است نه دادگاه صلح. ((در مقابل برخی دیگر از قضات محاکم عنوان داشته اند در محاسبه ی یک میلیارد ریال به شرح مقرر در بند یک ماده ۱۲ هر یک از خواسته ها باید جداگانه محاسبه شود و نه مجموع خواسته ها. برای نمونه خواسته ی پرداخت نود میلیون تومان وجه چک بابت باقیمانده ی ثمن و خواسته ی وجه التزام تاخیر در انجام تعهد به میزان پنجاه میلیون تومان دو خواسته به حساب می آیند و نباید مجموع آنها را ملاک محاسبه نصاب دعوی مالی در دادگاه صلح قرارداد. برخی از حقوق دانان در جهت رفع این دشواری ها اظهار داشته اند که یک دعوا از چهار رکن اصحاب دعوا، موضوع، منشا و سبب یا جهت تشکیل شده است. در حقیقت سبب دعوا با منشا آن متفاوت است. (صباغیان ص ۲۵). با پذیرش این تفاوت چنانچه در یک قرارداد بیع، سه ۱۳۸۳ فقره چک با تاریخ های متفاوت هر کدام به مبلغ نود میلیون تومان تحویل فروشنده گردد لکن هیچ یک از چک ها پرداخت نشود و دارنده دادخواست مطالبه ی وجه هر سه فقره چک را در یک دادخواست مطرح و مورد مطالبه قرار دهد علی رغم اینکه اصحاب دعوا، موضوع و منشا هر سه چک یکسان می باشد، اما با توجه به اینکه سبب هر یک از چک ها که عبارت است از تخلف جداگانه صادر کننده در پرداخت مبلغ چک ها در موعد مقرر، متفاوت از یکدیگر می باشد فلذا هر کدام یک دعوا محسوب و با لحاظ شرایط مقرر در ماده ۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی می توانند در یک دادخواست مطرح شده و مبلغ هر کدام از چک ها در نصاب صلاحیت جداگانه منظور گردد. (فتحی، ۱۴۰۳: ۱۲۷). اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در نظریه مشورتی شماره ۶۳۱/۱۴۰۳/۷ مورخ

توجه به کلیت و عمومیت مرجعی دادگاه حقوقی می بایست پرونده به دادگاه حقوقی ارجاع و این مرجع بعد از تعیین ارزش دقیق خواسته در خصوص صلاحیت اتخاذ تصمیم نماید. در حال حاضر رویه ی قضائی راهکار ششم را اتخاذ نموده هر چند که انتخاب هر یک از راهکارهای ارائه شده ی شش گانه موجب اطاله دادرسی و تردید افکار عمومی مراجعین در خصوص رعایت عدالت در رسیدگی خواهد شد. بهتر بود قانونگذار با ارائه ی راهکاری دقیق گرفتاری مردم و جامعه ی حقوقی را حل و فصل می نمود

طرح خواسته های متعدد مالی با مجموع ارزش بیش از صد میلیون ۴-۸ تومان

سومین مورد تقابل که در خصوص بند الف ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ مطرح می گردد این است که در صورتی که در دادخواست خواهان، خواسته های متعددی وجود داشته باشد که بهای خواسته های متعدد جمعاً بیش از نصاب مقرر برای صلاحیت دادگاه صلح می گردد (بیش از صد میلیون تومان) (مانند اینکه خواهان در دادخواست خود، خواسته الزام به تنظیم سند خودرو را به مبلغ پنجاه و یک میلیون تومان و خواسته الزام به تحویل مبیع (خودرو) (را نیز به مبلغ پنجاه و یک میلیون تومان تقویم نماید آیا در این موارد با عنایت به اینکه مجموع خواسته های مصرح در دادخواست خواهان بیش از نصاب صلاحیت دادگاه صلح می باشد، دادگاه مذکور می بایست قرار عدم صلاحیت صادر نماید یا اینکه دادگاه صلح می تواند به این پرونده رسیدگی نماید؟ برخی از قضات محاکم بر این عقیده اند که ((هر چند که اصل بر استقلال خواسته ها است، اما منظور از بند ۱ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف جدید از عبارت دعوی مالی تا نصاب یک میلیارد

مزبور) اصلی و طاری (در صلاحیت کدام دادگاه است؟ برای نمونه در مورد دعوای پرونده ای که موضوع ان الزام به تحویل مبیع مقوم به پنجاه و یک میلیون تومان بوده و در دادگاه صلح در حال رسیدگی است و خوانده نیز دعوای تقابل مبنی بر مطالبه مبلغ نهصد میلیون تومان بابت ثمن معامله اقامه می کند، این سوال مطرح است. با مذاقه در قانون سابق شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ ملاحظه می گردد قانونگذار در ماده این قانون مقرر می داشت در صورتی که دعوای طاری یا مرتبطی ۲۱ مطرح شود که در صلاحیت مرجع تالی دارای صلاحیت نسبی نباشد همه پرونده ها در مرجع عالی تجمیع می شود اما با نبود چنین مقرره ای در قانون شورا های حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ در چنین پرونده هایی دشواری هایی در دادرسی و تشخیص مرجع صالح به رسیدگی به وجود آمده است. با توجه به اختلاف موجود در رویه ی قضایی در این خصوص و تردید به وجود آمده در تعیین مرجع صالح، اداره حقوقی قوه قضاییه با رفع تردید ها در نظریه مشورتی شماره ۶۳۱/۱۴۰۳/۷ مورخ ۲۶/۰۱/۱۴۰۴ در بند سوم از پاسخ به سوالات در مورد صلاحیت دادگاههای صلح تصریح می کند)) :اولا مطابق ماده ۱۷ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲، در مواردی که در این قانون حکمی تعیین نشده است، آیین دادرسی و ترتیبات رسیدگی، صدور رای و اجرای احکام دادگاه صلح، حسب مورد تابع قوانین و مقررات حاکم بر دادگاه های حقوقی و کیفری است. ثانیاً، با توجه به حکم مقرر در ماده ۴ و ۱۲ قانون یاد شده، صلاحیت دادگاه صلح نسبت به دادگاه های عمومی حقوقی از نوع صلاحیت نسبی است و نه ذاتی. ثالثاً، در خصوص نحوه رسیدگی به دعوای طاری و مرتبط، چنانچه یکی از دعوای از صلاحیت دادگاه صلح خارج باشد، وفق قواعد عمومی و با اخذ ملاک از مواد ۱۰۳ و ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ رسیدگی به هر دو دعوا

در بند هشتم از پاسخ به سوالات تصریح می کند (( :اولاً ۲۶/۰۱/۱۴۰۴ طرح دعوای متعدد در یک دادخواست صرفاً با لحاظ شرایط قانونی امکان پذیر است. ثانیاً با توجه به اینکه به موجب بند یک ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲، دعوای مالی تا نصاب یک میلیارد ریال، در صلاحیت دادگاه های صلح می باشد و ملاک تعیین صلاحیت مبلغ موضوع خواسته یا مبلغ تقویم شده در دعوای مالی مستلزم تقویم است، در فرض سوال که دو دعوای مرتبط مانند الزام به تنظیم سند رسمی انتقال و الزام به تحویل مبیع هر یک به مبلغ پانصد و ده میلیون ریال تقویم شده است، موضوع در صلاحیت دادگاه های صلح است، زیرا موضوع هر دعوای مرتبط، مستقلاً ملاک تعیین صلاحیت است و نه جمع مبالغ دعوای مرتبط مطروحه در یک دادخواست ((ملاحظه می گردد که از نظر اداره حقوقی قوه قضاییه نیز دادخواست هایی که چندین خواسته مرتبط با یکدیگر در یک دادخواست مطرح شده و هر یک از خواسته ها به تنهایی در نصاب صلاحیت دادگاه صلح می باشد ولی ارزش مجموع خواسته ها بیش از یک میلیارد ریال است، در صلاحیت دادگاه صلح می باشد. به نظر می رسد نظریه اداره حقوقی قوه قضاییه با اتکا به اصل استقلال خواسته ها و بنابراین استدلال که سبب هر دعوا و خواسته ی مطروحه در دادخواست متفاوت از سبب خواسته ی دیگر می باشد قابلیت پذیرش داشته و راهگشاست

دعوای غیر مالی یا مالی طاری یا مرتبط با دعوای اصلی با بهای ۵-۸ بیش از یک میلیارد ریال

چهارمین بحثی که در خصوص بند الف ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف جدید باید بدان پرداخته شود، این است که چنانچه دعوای طاری یا مرتبط با دعوای اصلی در دادگاه صلح اقامه شود و خواسته یا ارزش آن از صلاحیت دادگاه صلح خارج باشد، رسیدگی به دو دعوای

آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ و با لحاظ ماده ۱۷ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ دادگاه عمومی حقوقی به تمامی این دعاوی رسیدگی می کند. بر این اساس، موجبی برای تفکیک پرونده و ارسال ((... دعوی راجع به اخذ پایان کار نزد دادگاه صلح نیست

درخواست صدور اجرائیه ی چک و آراء صادره از اداره کار. ۸-۶ ششمین و آخرین نکته ای که در ارتباط با بند ۱ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف جدید نباید ناگفته گذاشت این است که در بند مزبور آمده است: دعاوی مالی تا مبلغ یک میلیارد ریال. لذا مواردی که اساسا دعوا محسوب نمی شود در صلاحیت دادگاه صلح نمی باشد. به همین علت است که اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه مشورتی شماره ۶۳۱/۱۴۰۳/۷ مورخ ۲۶/۰۱/۱۴۰۴ در بند دوازدهم از پاسخ به سوالات تصریح می کند (( در مورد صدور اجرائیه موضوع ماده ۲۳ (اصلاحی ۱۳۹۷) قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی، از آنجا که به صرف درخواست دارنده چک و بدون طرح دعوا دادگاه مبادرت به صدور اجرائیه می کند، از شمول بند یک ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ که ناظر بر دعاوی است خارج است زیرا اولاً درخواست صدور اجرائیه دعوا محسوب نمی گردد و ثانياً صلاحیت های دادگاه صلح خاص است و نیازمند تصریح و صدور اجرائیه مستقیم در قلمرو هیچیک از بند های ماده ۱۲ قرار نمی گیرد فلذا در فرض سوال، دادگاه صلح صلاحیتی برای صدور اجرائیه چک موضوع ماده ۲۳ یادشده در حدود نصاب مقرر در بند یک ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ را ندارد ((در مقابل نظریه اداره حقوقی قوه قضاییه، نظریه مخالفی از سوی کمیته پاسخگویی به سوالات پیرامون اجرای قانون جدید شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ در پاسخ به

در صلاحیت دادگاه های عمومی است (( در واقع امر، نکته کلیدی و راهگشا که در نظریه مشورتی اداره حقوقی مورد تصریح قرار گرفته است این است که صلاحیت دادگاه صلح نسبت به دادگاه عمومی حقوقی صلاحیت نسبی است و نه ذاتی؛ و لذا اگر یکی از خواسته های مرتبط در یک دادخواست یا یکی از دعاوی طاری در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی باشد، رسیدگی به کل خواسته های مرتبط در یک دادخواست یا رسیدگی به دعوی اصلی و دعوی طاری همگی در دادگاه عمومی حقوقی به عمل می آید مانند آنچه در رابطه با دادگاه کیفری یک و کیفری دو در قوانین حاضر لازم الاجراست. به موجب تبصره ۱ ماده قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲: (( هر گاه شخصی متهم ۳۱۴ به ارتکاب جرائم متعددی باشد که رسیدگی به بعضی از آنها در صلاحیت دادگاه کیفری یک و رسیدگی به بعضی دیگر در صلاحیت دادگاه کیفری دو است، به تمام جرائم او در دادگاه کیفری یک رسیدگی می شود ((همین رویه را اداره حقوقی در پاسخ به این سوال که در صورتی که دعوی الزام به اخذ پایان کار، اخذ صورتمجلس تفکیکی)) و الزام به تنظیم سند رسمی مقوم به مبلغ پانصد و ده میلیون ریال در یک دادخواست در دادگاه صلح مطرح شود، آیا این دادگاه می تواند به خواسته الزام به اخذ صورتمجلس تفکیکی نیز رسیدگی کند ((اتخاذ نموده است. یعنی با عنایت به اینکه دعوی الزام به اخذ صورتمجلس تفکیکی یک دعوی غیرمالی و خارج از صلاحیت دادگاه صلح است لذا اداره حقوقی در همین نظریه مشورتی چنین پاسخ می دهد (( صرف نظر از آنکه به موجب بند ۱۱ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ رسیدگی به خواسته الزام به اخذ پایان کار در صلاحیت محاکم صلح است به لحاظ طرح خواسته های مرتبط دیگر که از صلاحیت دادگاه صلح خارج است و با اخذ ملاک از ماده ۱۰۳ قانون

سوال چهل و سوم بدین شرح ابراز گردیده است)) : صدور اجراییه چک (( . بلامحل با رعایت نصاب مقرر، در صلاحیت دادگاه صلح می باشد به نظر می رسد استدلالات اداره حقوقی مبتنی بر اصول حقوقی و ادله علمی می باشد چراکه اولاً لفظ دعوا در مقرر قانونگذار به کاررفته است و با توجه به اصل حکمت قانونگذار درخواست هایی مانند درخواست صدور اجراییه چک و درخواست صدور اجراییه آرا صادره از اداره کار و ... اساساً دعوا تلقی نمی شود و لذا مشمول بند الف ماده ۱۲ قانون مذکور نمی گردند. ثانیاً پذیرش نظریه کمیته پاسخگویی به سوالات پیرامون اجرای قانون جدید شوراهای حل اختلاف این تالی فاسد را در پی دارد که در صورتی که پس از صدور اجرائیه چک، طرف مقابل که اجرائیه علیه او صادر گردیده است دادخواست توقیف عملیات اجرایی یا ابطال اجرائیه را بدهد با عنایت به اینکه این دعوا یک دعوای غیر مالی است امکان رسیدگی در دادگاه صلح را ندارد لذا باید به دادگاه عمومی حقوقی ارجاع گردد و در صورت پذیرش دعوا توسط دادگاه عمومی حقوقی، می بایست اجرائیه صادر شده از دادگاه صلح توسط دادگاه عمومی حقوقی ابطال گردد !!! که طبق آیین دادرسی و موازین قضایی ابطال اجرائیه صادر شده از هر مرجعی می بایست توسط همان مرجع به عمل آید و امکان این وجود ندارد که یک مرجع قضایی اجرائیه صادر نماید و مرجع دیگری آن را ابطال کند. لذا به نظرمی رسد درخواست صدور اجرائیه چک حتی با نصاب مقرر برای دادگاه صلح ( تا صد میلیون تومان ) می بایست در دادگاه عمومی حقوقی رسیدگی گردد تا در صورت طرح دعوای توقیف عملیات اجرایی و یا ابطال اجرائیه با عنایت به اینکه این دعوا نیز غیر مالی است دادگاه حقوقی صلاحیت رسیدگی به این دعوا را نیز دارد و می تواند رسیدگی کند و در صورت احراز امر، اجرائیه صادر شده توسط همان مرجع توسط همان مرجع ابطال می گردد .

#### نتیجه-گیری

در جمع بندی نهایی، می توان گفت تقابل و تداخل در صلاحیت میان دادگاه های عمومی حقوقی و دادگاه های صلح، بیش از آنکه صرفاً یک اختلاف شکلی در تقسیم کار قضایی باشد، نمایانگر یک چالش ساختاری در نظام دادرسی مدنی ایران است که آثار مستقیم آن بر اصل دسترسی مؤثر به عدالت، اطاله دادرسی و امنیت حقوقی شهروندان قابل مشاهده است. فلسفه تقنینی تأسیس دادگاه های صلح، تسریع در رسیدگی، کاهش تشریفات و کاستن از بار دادگاه های عمومی بوده است؛ با این حال، فقدان مرزبندی روشن و منسجم میان صلاحیت این دو مرجع، موجب شده است که این هدف تقنینی در عمل با موانع جدی مواجه شود.

ابهام های موجود در قوانین ناظر بر صلاحیت دادگاه های صلح، به ویژه در تعیین دقیق ماهیت دعوای قابل رسیدگی در این دادگاه ها، زمینه ساز برداشت های متفاوت قضات و صدور آراء متعارض شده است. این وضعیت نه تنها موجب سرگردانی اصحاب دعوا در انتخاب مرجع صالح می شود، بلکه با افزایش قراردادهای عدم صلاحیت و ارجاع های مکرر پرونده ها بین مراجع قضایی، به اطاله دادرسی و تضعیف اعتماد عمومی به کارآمدی دستگاه قضایی می انجامد. افزون بر این، همپوشانی برخی صلاحیت ها با دادگاه های عمومی حقوقی، اصل تخصص گرایی و تفکیک عقلانی صلاحیت ها را که یکی از ارکان دادرسی منصفانه محسوب می شود، با چالش مواجه می سازد.

از منظر تحلیلی، ریشه اصلی این تقابل را باید در عدم انسجام تقنینی شتاب زدگی در قانون گذاری، و فقدان نگاه سیستمی به جایگاه دادگاه های صلح در ساختار کلی قوه قضاییه جست و جو کرد. بدون تعریف دقیق

درباره فلسفه و حدود صلاحیت دادگاه‌های صلح، در کنار اطلاع‌رسانی حقوقی به شهروندان، زمینه تحقق بهتر اهداف این نهاد را فراهم می‌سازد. در نهایت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که حل تعارض صلاحیتی میان دادگاه‌های عمومی حقوقی و دادگاه‌های صلح نه تنها ضرورتی فنی و اجرایی، بلکه پیش‌شرطی اساسی برای تحقق دادرسی عادلانه، کارآمد و قابل اعتماد است. دستیابی به این هدف مستلزم همسویی اراده تقنینی رویه قضایی و سیاست‌های اجرایی قوه قضاییه است؛ امری که در صورت تحقق، می‌تواند دادگاه‌های صلح را به جایگاه واقعی خود، به‌عنوان مکمل نظام عدالت مدنی، نه رقیب دادگاه‌های عمومی حقوقی بازگرداند.

نسبت دادگاه‌های صلح با دادگاه‌های عمومی حقوقی، هرگونه توسعه صلاحیت این دادگاه‌ها می‌تواند به تضعیف صلاحیت عام محاکم عمومی و بروز تعارض‌های فزاینده بینجامد. در نتیجه، کارکرد اصلاحی دادگاه‌های صلح به‌جای تکمیل نظام دادرسی، به عاملی برای اختلال در آن تبدیل خواهد شد.

بر این اساس، به‌نظر می‌رسد برون‌رفت از این وضعیت مستلزم اتخاذ راهکارهای تقنینی و رویه‌ای هماهنگ است. بازنگری در مقررات مربوط به صلاحیت دادگاه‌های صلح با تأکید بر معیارهای شفاف، عینی و قابل پیش‌بینی، صدور دستورالعمل‌های وحدت‌بخش از سوی مراجع عالی قضایی و تقویت رویه قضایی منسجم، می‌تواند نقش مؤثری در کاهش تعارض‌ها ایفا کند. همچنین آموزش تخصصی قضات و کارمندان قضایی

## منابع

کتب:

- مرحوم امامی، سید حسن، حقوق مدنی، چاپ چهارم، جلد چهارم، انتشارات-۱  
اسلامیه، تهران سال ۱۳۵۲
- جعفری لنگرودی، محمد، دانشنامه حقوقی، جلد سوم، موسسه انتشارات-۲  
امیر کبیر، سال ۱۳۷۶
- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد یک، نشر میزان، سال ۱۳۸۰-۳  
کاتوزیان، امیر ناصر، حقوق مدنی، جلد یک، سال ۱۳۹۱-۴
- نهرینی، فریدون، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، تهران، گنج دانش-۵  
سال ۱۳۹۸

مقالات:

- جوکار، محمد (۱۴۰۳)، «تشریح در باب صلاحیت دادگاه صلح در آیین-۶  
دادرسی مدنی»، مطالعات علوم سیاسی، حقوق و فقه، دوره ۱۰، شماره ۴  
رحیمی، احمد و همکاران (۱۴۰۳)، «نقدی بر ضرورت و سودمندی-۷  
تأسیس دادگاه صلح»، فصلنامه دین و قانون، شماره ۴۶
- صادقی، محمد و عبدالمجید، سعید (۱۴۰۳)، «نقد و تحلیل صلاحیت‌های-۸  
دادگاه صلح، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- صباغیان، حسین، دعاوی طاری، فصلنامه آراء، شماره ۹ و ۱۰، ۱۳۸۳-۹
- عبدی، سعید (۱۴۰۴)، «نقدی بر صلاحیت دادگاه صلح براساس قانون-۱۰  
شورای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲»، فصلنامه مطالعات علوم سیاسی، حقوق و

فقه، دوره ۱۱، شماره ۱

- فاتحی، زینب (۱۳۹۱)، «تحلیل انتقادی مفهوم قائم مقامی در حقوق-۱۱  
ایران و فقه امامیه»، پایان-نامه کارشناسی-ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه  
اصفهان
- «فاتحی، بدیع (۱۴۰۳)، «نقد و تحلیل صلاحیت‌های دادگاه صلح-۱۲  
پژوهش حقوق خصوصی، شماره ۴۷
- کریمی، ناصر (۱۳۹۳)، «تجزیه و تحلیل سیستم رسیدگی به دعاوی در-۱۳  
صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی»، پایان-نامه کارشناسی-ارشد حقوق خصوصی
- «محسنی، حسن (۱۳۹۳)، «نقص شکلی و ماهوی در دادرسی مدنی-۱۴  
فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، سال دوم، شماره ششم
- مهر، نسرین و رضوان، هادی (۱۴۰۴)، «مطالعه تطبیقی دادگاه صلح در-۱۵  
«نظام حقوقی ایران و انگلستان؛ تشکیلات، صلاحیت و آئین دادرسی  
پژوهشنامه حقوق اسلامی، شماره ۶۹
- واعظی، سیدمجتبی و هاشمی، سیدمحسن (۱۳۹۱)، «مطالعه تطبیقی-۱۶  
«صلاحیت دادگاه عمومی در تفسیر و ارزیابی تصمیم اداری در ایران و فرانسه  
فصلنامه مطالعات حقوقی
- نظریه های اداره حقوقی
- اداره کل حقوقی قوه قضاییه (۱۴۰۳)، سه نظریه مشورتی درباره-۱۷  
<https://www.ekhtebare.ir/>: صلاحیت دادگاه‌های صلح، بازبایی از
- اداره کل حقوقی قوه قضاییه (۱۴۰۳)، هفده نظریه مشورتی درباره دادگاه-۱۸  
<https://vakilsaal.com/>: صلح، بازبایی از